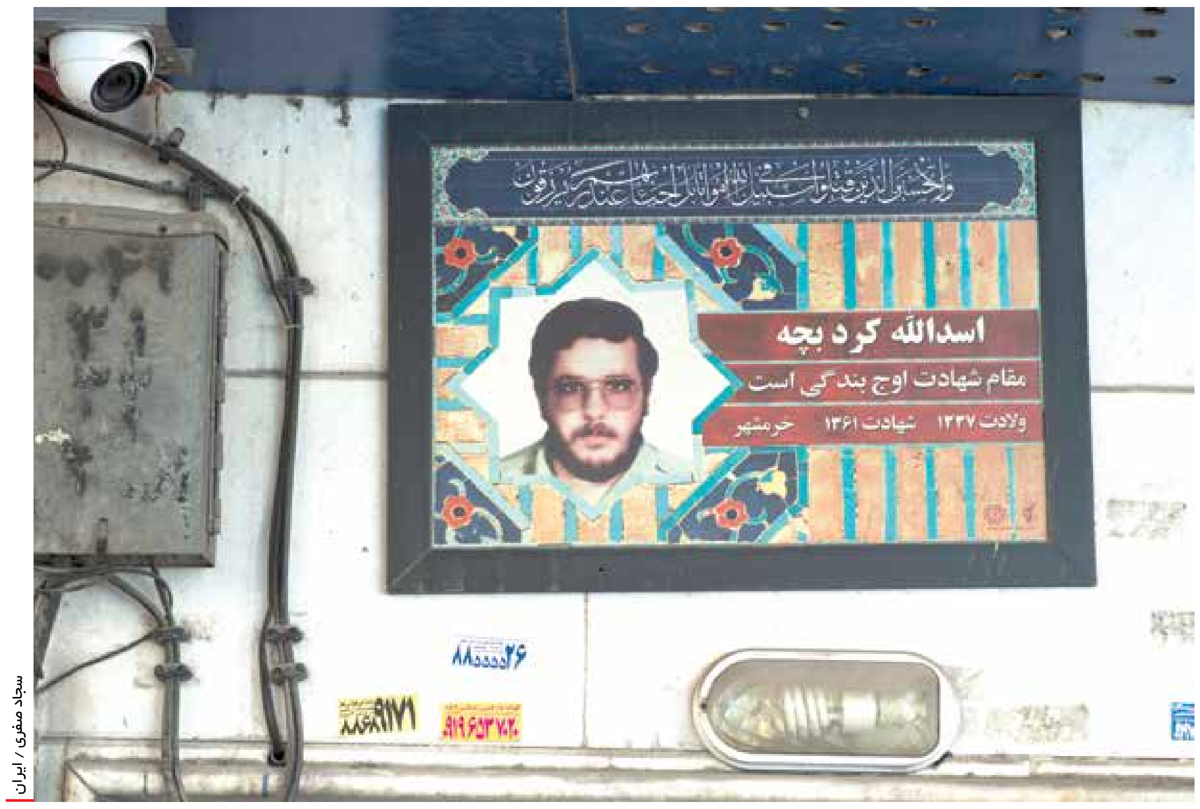

سجاد صفری / ایران

روایت تابلوهای جاودانه شهر

این عکس‌ها کهنه نمی‌شوند

مریم طالشی
گزارش نویس

عکس‌ها که نشستند کنار اسم‌ها، تابلوها جان گرفتند. به زبان آمدند و از خودشان گفتند: «من فرامرز هستم، اهل رامیان گلستان. ۲۰ ساله بودم که در مریوان شهید شدم.» «اسم من جواد است. جواد حسنی، اهل بیجار. ۲۲ سالم بود که در جزیره مجنون شهید شدم.» «من علی اصغرم. شهرت: امینی. اهل ساوه. ۱۹سالگی در شلمچه شهید شدم.» «مجید زارع هستم. اهل شیراز. ۲۰ سال عمر داشتم که در اروندرود شهید شدم.»

عکس‌ها با آدم حرف می‌زنند. قبل‌ترها که فقط اسم‌شان روی تابلوهای آبی سر در خیابان‌ها و کوچه‌ها بود، هیچ تصوری ازشان نمی‌شد داشت، جز اینکه همه‌شان عزیز بودند و از این حیث هیچ تفاوتی با هم نداشتند. عکس‌ها و نوشته‌ها که نصب شدند اما انگار کسی آنجا نشسته بود و می‌گفت بیا مرا بیشتر بشناس. نامم را بخوان و سال تولدم و سال شهادتم را. بدان کجا شهید شدم. ببین چه شکلی بودم. شاید قیافه‌ام برایت آشنا باشد. می‌توانی حدس بزنی اگر حالا بودم، چه شکل و شمایلی داشتم؟ چند سال گذشته؟ بیشتر از ۳۰ سال گذشته. سال‌های بین ۵۹ تا ۶۷ سال‌های رفتن آنهاست. سال جاودانه شدن‌شان در آن عکس‌های پرسنلی که حالا روی دیوارها نشسته‌اند و ما را نگاه می‌کنند. چه کسی است که بداند آن عکس بخصوص کدام است؟ همان عکسی که قرار است روی اعلامیه ترحیم جا خوش کند، عکسی که بزرگ و قاب شود و یک روبان مشکی بچسبد کنارش و دیگران را متأثر کند. چه کسی است که بداند آن لبخند آرام در آن عکس محزون چطور قرار است جگر نزدیکان را بسوزاند. آنها اما انگار خیلی هم آن احتمال را بعید نمی‌دانستند. شاید برای همین است که آن آرامش عجیب توی عکس‌هایشان است.

«محسن آنقدر پسر خوبی بود که نگو. آرام، مؤدب. بیست و یکی دو سالش بود. پدرش در محل قصابی داشت، اصغر آقا حقیقت. خانواده خیلی خوبی بودند. محسن پسر بزرگ بود گمانم. چه جوانی بود، چه صورتی. مکانیک بود. حسین هم صدایش می‌کردند. روزی که پیکرش را آوردند، خوب یادم هست. یک خواهر کوچولوی هفت هشت ساله داشت که چه ضجه‌هایی می‌زد. خیلی با برادرش جور بود. سال ۶۷ بود. محسن توی بمباران شیمیایی شهید شد، در منطقه شیخ صالح. این کوچه از آن موقع به بعد شد کوچه شهید محسن حقیقت. هر وقت از اینجا رد می‌شوم، قیافه محسن می‌آید در نظرم.»

پیرمرد این را می‌گوید و یک قطره اشک را از گوشه چشم پاک می‌کند. از کسبه قدیمی محل است. هنوز توی محله قدیمی زندگی می‌کند و خانواده محسن هم. خانه‌شان ته کوچه بن‌بست است و او نشانم می‌دهد. زنگ می‌زنم. کسی در خانه نیست.

«مرتضی دانشجو بود. بچه درسخوان مدرسه بود. بازیگوش هم بودها. آنقدر با هم همین جا فوتبال زده بودیم که حسابش را ندارم. باهوش بود. تا آخر شب هم که توی کوچه می‌ماند، باز شاگرد اول می‌شد و ما تجدیدی. دانشگاه را که ول کرد و رفت جبهه، خیال می‌کردم مثل همین بازی کردنش است. برمی‌گردد و به درسش می‌رسد. برنگشت.»

خانواده مرتضی سال‌هاست در محل زندگی نمی‌کنند. پدر و مادرش که فوت شده‌اند و مرد از بقیه خانواده خبری ندارد. مرتضی اما همان جا نشسته و دارد ما را نگاه می‌کند. صورتش جوان است و شباهتی با هم‌مدرسه‌ای و همبازی سابق ندارد. او جوان مانده و رفیقش رد سال‌ها روی صورتش مانده است.

اسم‌ها را می‌خوانم و سن‌شان را در موقع شهادت محاسبه می‌کنم. کمتر کسی است که به ۳۰ سال رسیده باشد. می‌شود بیشتر درباره‌شان خواند و دانست. بارها از سر کوچه کردبچه رد شده‌ام. کوچه شهیدان اسدالله و علی کردبچه. عکس شهید هم روی دیوار کوچه نصب شده. شهید اسدالله کردبچه متولد ۱۳۳۴، شهادت ۱۳۶۱ در خرمشهر. فکر می‌کنم دلیل نامگذاری کوچه‌ای در خیابان شهید صابونچی خرمشهر به نام او نیز به دلیل مکان شهادتش باشد چون شهید اهل این محله نیست. این را وقتی می‌فهمم که نامش را در گلزار شهدا جستجو می‌کنم و زندگینامه کوتاهی از او را می‌خوانم. شهید اسدالله کردبچه در ورامین به دنیا آمده و پیکر او را در روستای ارمبویه شهرستان پاکدشت به خاک سپرده‌اند. پدرش کشاورز بوده. قیافه شهید توی عکس خیابان جدی است و عینک درشتی که روی صورت دارد، او را جدی‌تر نشان می‌دهد. در عکس‌های دیگری که از کودکی و جوانی‌اش پیدا می‌کنم اما همه جا خندان است و اتفاقاً آدم خوش مشربی به نظر می‌رسد. یک عکس قدیمی مربوط به دوره نوجوانی با برادرش علی که کودک است دارد. کیفیت عکس قدیمی خوب است و برادرها در عکس آتلیه‌ای به نظر خنده‌شان را به زور جمع کرده‌اند. لابد بعد از اینکه عکاس شاتر زده، پقی زده‌اند زیر خنده. علی متولد ۱۳۴۶ است و ۵ سال بعد از برادرش در ماووت عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسیده است. پیکر او را هم در گلزار شهدای روستای ارمبویه پاکدشت، کنار برادرش به خاک سپرده‌اند. موقع شهادت ۲۰ ساله بوده. از علی هم عکس‌هایی هست که بیشترشان مال دوران حضورش در جبهه است. حالا من از دو برادر شهید، تصاویری در ذهن دارم و اطلاعاتی کوتاه.

دوباره مشغول جستجو می‌شوم. این بار نام شهید عبدالحمید صابونچی را جستجو می‌کنم. عکسی از شهید در ابتدای خیابان نصب نشده و من پیش خودم فکر می‌کنم احتمالاً این شهید از فرماندهان دفاع مقدس است. چرا؟ حسی است که دارم و دلیل خاصی برایش ندارم.

شهید صابونچی سال ۱۳۶۰ در سن ۱۷ سالگی زمانی که از مسجد برای بردن کتاب به منزل می‌رفت، در خیابان آپادانای آن زمان و خرمشهر فعلی توسط عوامل ضدانقلاب به رگبار بسته شد و به شهادت رسید. در تصویری که از او موجود است، جوانی با صورت لاغر و عینک کائوچویی درشت می‌بینم که لب‌ها را به هم فشرده است و ته ریشی اندک دارد.

کوچه شهید ایازی سر خیابان شهید صابونچی است. فکر می‌کنم شاید بشود ارتباطی بین دو شهید پیدا کرد. مثلاً اینکه هم‌محله‌ای بوده‌اند یا همپا و همراه. باید دوباره جستجو کنم تا شاید جوابی برای آن پیدا کنم. شهید فرشاد ایازی فروردین ۱۳۳۹، در تهران به دنیا آمد. پدرش عبدالله و مادرش، ملوک نام داشت. تا پایان دوره متوسطه در رشته ریاضی درس خواند و دیپلم گرفت. به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت. چهاردهم بهمن ۱۳۶۱ در بانه شهید شد. مزار او در بهشت زهرای تهران واقع است. این تمام چیزی است که حالا از شهید ایازی می‌دانم که خوش قیافه است و با لباس ارتش عکس انداخته. در سایت گلزار شهدا می‌شود مزار شهید را هم به صورت مجازی زیارت کرد. روی سنگ سفید مزار او این ابیات حافظ به چشم می‌خورد: «حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم، خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم، چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست، روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم.»

اسم‌ها توی سرم تکرار می‌شود و عکس‌ها فریم به فریم از جلوی چشمم می‌گذرند. اسم‌ها را باید تکرار کرد. عکس‌ها را چاپ کرد و دوباره چاپ کرد. قاب کرد و تماشا کرد. این عکس‌ها کهنه نمی‌شوند.

> عکس‌ها با آدم حرف می‌زنند. قبل‌ترها که فقط اسم‌شان روی تابلوهای آبی سر در خیابان‌ها و کوچه‌ها بود، هیچ تصوری ازشان نمی‌شد داشت، جز اینکه همه‌شان عزیز بودند و از این حیث هیچ تفاوتی با هم نداشتند. عکس‌ها و نوشته‌ها که نصب شدند اما انگار کسی آنجا نشسته بود و می‌گفت بیا مرا بیشتر بشناس. نامم را بخوان و سال تولدم و سال شهادتم را. بدان کجا شهید شدم

جـــدول سـودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۴۸۴

آسان

		۸				۱	۴	
۷			۶	۴				۹
	۹			۱	۳			۸
۵	۸				۹	۶		
۲	۱			۶			۵	۷
		۳	۵				۹	۴
۱			۸	۳			۶	
۸				۹	۶			۵
	۶	۵				۴		

متوسط

		۲					۴	۵
۹								
۶	۳				۴	۲		
۵	۶		۲			۱	۸	۳
			۷	۸	۶			
۸	۲	۹			۳		۶	۷
		۳	۶				۵	۱
								۲
۲	۱					۹		

سخت

۳	۸						۲	۷
				۳	۶			۸
۲			۹				۶	
۵						۶		
	۹			۴			۷	
		۲						۵
	۶				۲			۱
۹			۴	۱				
۷	۲						۵	۹

خیلی سخت

			۸				۷	۳
	۹							۱
			۲			۶		
		۱	۳	۵				
۳	۴			۶			۱	۷
				۴	۲	۸		
		۳			۵			
۸							۹	
۴	۵				۹			

حل جدول سودوکو شماره ۳۴۸۳

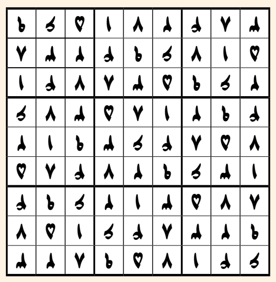
آسان

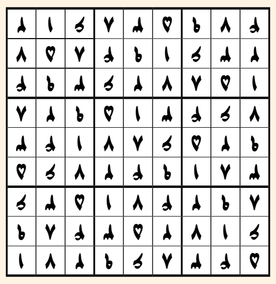
متوسط

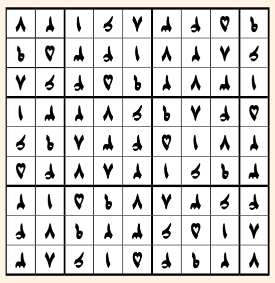
سخت

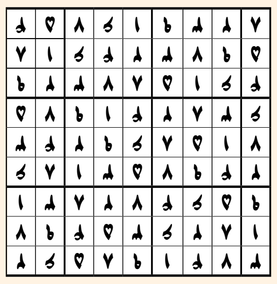
خیلی سخت

یک جـدول با دو شـرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۴۵۰

جدول عـادی

افقی:

۱-پایتخت«اسپانیا»-فیلسوف برجسته «آلمانی»ووارث حقیقی«کانت»
۲-دوستان-اصطلاحی در شطرنج-لاین آهسته رفتن
۳-کشباف-دیوارچه-بلندقامت
۴-تنگی-نصیب، بهره-شجاعت منهای خردورزی-سروروسید
۵-پول«ژاپن»-هرگز-ستون دروازه
۶-نتیجه کارنامه دانش آموز تنبل-تحیت-در کشتی رد وبدل می‌شود
۷-نیمه گرم-طناب-سرزمین اینکاها
۸-مشاور-دیوارمحکم-کمدکشویی
۹-دانش-وسیله نقلیه طویل-ورزشی رزمی
۱۰-حرف نفی-شادی-فهرست راهنما
۱۱-اصلاح کردن-ادامه‌دهنده-فزونی برنج
۱۲-تفرج-ستاره-فرورفتن ظرف-جدا
۱۳-سودمند-شادمانی-نمودن،اظهار
۱۴-شهراستان«کرمان»-سلام-شهری در استان «اردبیل»باجاذبه‌های گردشگری
۱۵-بنیانگذار«صفاریان»-ماده اولیه شکلات

عمودی:

۱-مدافع تیم ملی فوتبال کشورمان عضو تیم «شنژن» چین
۲-احسنت-خواب کودکانه-خبرپراکنده ومنتشرشده
۳-موشکاف-گلی معطر-پراکنده
۴-گونه‌ای موسیقی-تنگه‌ای درجنوب ایران-راز-بخشودن
۵-نام پسرانه-محله«صدمیدان»-همراه«لرز»
۶-کتاب«سیده‌زهراحسینی»-پیدایش-محتویات سیگار
۷-«راست»نیست-ویراستار-مرکب دریایی
۸-توبیخ-فلزسنگین-جمع مبحث
۹-سنگ ترازو-کوهی در شمال ایران-درنوردیدن
۱۰-زبانی قراردادی میان دوتن-چاشنی کباب-تنها
۱۱-منقارمرغان-بیخ ریواس-قلعه وبرج
۱۲-کشورعجایب-گذشتن-سنگسارشده-پارچه‌ای ازاطلس
۱۳-فهمیدن-شهراستان«کرمانشاه»-برودت
۱۴-کاغذفروش-پایین آمدن-اعتبار
۱۵-به کسی گویند که تذکرات دیگران رانسبت به رفتارهای ناپسندش فراموش کرده ودوباره همان‌ها را تکرارمی کند

جدول ویـــژه

افقی:

۱- فیلمی از «برزو نیک‌نژاد» (۱۳۹۸)-پیرومتر
۲-شهر«مقبره پیرحیدر»-برنج پوست دار-کارگزاران
۳-حوادث واتفاقات-زشت نیست-خواهش فروتنانه
۴-کل-بند لاستیکی!-اندرزگوی-با«رفت»آید
۵-پایه-منحرف-نوعی ازخودروی پورشه
۶-جمع دسیسه-تورکاهکشی-نفس خسته
۷-تقویم مسلمانان-نام تجارتی دستمال کاغذی-رفیق مشهدی
۸-محدوده‌ای شمال چند شهر-اتحادیه بین المللی دوومیدانی-روانشناس مشهورامریکایی
۹-درنده زیبا-چنگ نوازمعروف-همدم
۱۰-طریق میانبر-کفایت شده-امپراطوری باستانی آسیا
۱۱-امربه نوشتن-چندمدرسه-خارکتیرا
۱۲-جریمه-شخصیت کارتونی معروف-فلز سرخ-بلادرنگ
۱۳-عنوانی برای چیزی که مشخصاتش معلوم نیست-مستمری-شهراستان«مازندران»
۱۴-شهرستان-کسی که خبرخوش آورد-رسوب یخچالی
۱۵-رئیس جمهوری«بلغارستان»-اثر«هرمان هسه»

عمودی:

۱-عنوان کتابی از«کارل چاپک»
۲-اختلال اضطرابی-مرکور-زیرانداز و کف پوش دستباف
۳-آبریزش وگرفتگی بینی-بلند-جوانمرگ
۴-نمدزین-روانه-زلف-ازالفبا
۵-فیلسوفان-کشوراروپایی-شیرینی خامه‌دار
۶-آتش مازنی-هم بهره-دهنه
۷-بیش طلبی-نوعی نقش ونگارقالی بافی-ناگزیر
۸-دایه پیامبر(ص)-بخواب آذری-کاشف
۹-دژی باستانی در«انگلیس»-ورزشگاه «لیورپول»-ویتامین موز
۱۰-نوعی شکنجه-غلاف خنجر-نشان غیرت!
۱۱-الهه خورشید-کاشف نفت در ایران-کاشف «آسپرین»
۱۲-میوه چندرنگ-عنصرگواتر-مونس-جماعت
۱۳-نظم وترتیب-شب طولانی-کارهای مهم
۱۴-قطره‌های ریزباران-محله سرسبزتهران-غذای بسته‌بندی شده
۱۵-عنوان اثری از«برتولت برشت»آلمانی

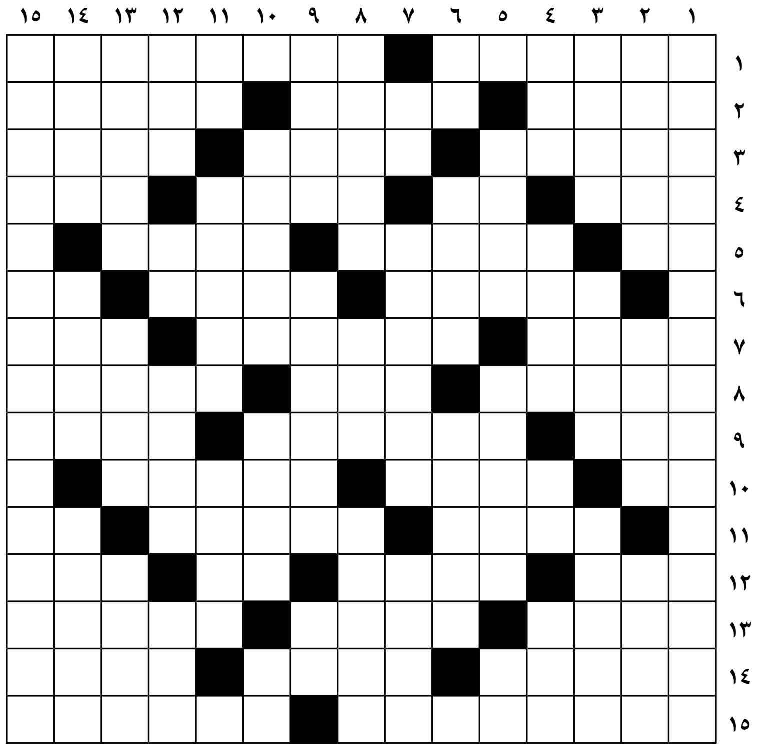

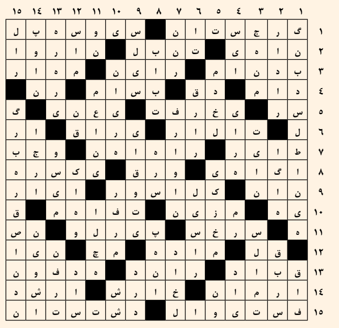
حل جدول عادی شماره ۷۴۴۹

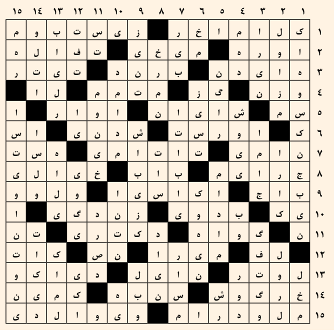
حل جدول ویژه شماره ۷۴۴۹